

جایگاه مساوات در راه و رسم پیامبر اکرم (ص)

مساوات در اسلام بر مبنایی شکل گرفته است که در تمام حوزه های عمومی همه تبعیض ها زیر پا گذاشته شود و امتیاز جویی ها و برتری طلبی ها زیر پا گذاشته شود و مردم از حقوق شهروندی در حوزه های مختلف به مساوات بهر مند گردند. به تعبیر امام راحل: اسلام شخص اول مملکتش با یکی از رعایا فرق نداشت بلکه پایین تر از او بود در استفاده از مادیات. آزادی آرا در اسلام از اول بوده است، در زمان ائمه (ع) بلکه در زمان خود پیغمبر آزاد بود. حرفهایشان را می زدند.

کد : 53578 | تاریخ : 25/08/1396

در اسلام همه کس حتی پیامبر عظیم الشان - صلی الله علیه و آله - در مقابل قانون، بی امتیاز در یک صف هستند. [1]

مساواتی که اسلام مقرر داشته و پیامبر اکرم (ص) آن را محقق ساخته و به لباس عمل در آورده است، در تاریخ بشر بی نظیر است. در منطق قرآن کریم، انسان ها همه از یک سرچشمه و فرزندان یک پدر و مادرند و فرقی میانشان نیست.

پیش قرآن بنده و مولا یکی است بوریا و سندس و دیبا یکی است

در منطق قرآن کریم (ص) و در راه و رسم نبوی نه سفید را بر سیاه مزیتی است، و نه عرب را بر عجم؛ نه زمامداران بر شهروندان برتری دارند، و نه حاکمان بر مردمان. همه انسان ها بی هیچ امتیازی در جامعه برابرند و از حقوق عمومی و اجتماعی یکسان بهره مندند، که اسلام کلیه تفاخرها و امتیازات نژادی و تبعیض ها و برتری جویی های اجتماعی را نفی کرده و به صراحت اعلام کرده است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ. [2] ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. بی شک گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

بنابراین هیچ انسانی بر انسان دیگر، هیچ برتری و تفاخری ندارد مگر به تقوا؛ و پیامبر اکرم (ص) در مهمترین مواقع و در حساس ترین مواضع مساوات همگان را در حقوق عمومی و اجتماعی و برابر قانون اعلام کرد و به گوش مردمان رساند. آن گاه که مکه فتح شد و اسلام در حاکمیت کامل قرار گرفت، رسول خدا (ص) خطبه ای خواند و مساوات اسلامی را به همگان اعلام نمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَانَكُمْ وَاحِدٌ، أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا عَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، وَلَا لَأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدٍ إِلَّا بِالتَّقْوَى. أَلَا هَلْ بَلَغَتْ؟ - قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: - لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ. [3] مردم، آگاه باشید که پروردگارتان یکی است و پدرتان [نیز] یکی است. بنابراین بدانید که نه عربی را بر عجم، و نه عجمی را بر عرب، و نه سیاهی را بر سفیدی، و نه سفیدی را بر سیاه برتری است مگر به تقوا. آیا [این حقیقت را] ابلاغ کردم؟ گفتند: آری. فرمود: حاضران به غایبان ابلاغ کنند.

پیامبر خاتم (ص) اعلام کرد که میزان ارزش، قوم و قبیله، رنگ و نژاد، و دارایی و توانگری نیست. آن حضرت همه آن چه را که به عنوان ارزش شناخته می شد زیر پا نهاد و مساوات حقیقی انسانها را ندا داد؛ این که ارزش آدمیان به تقوا و علم و معرفت و کردار صالح آنهاست. امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) نقل کرده است که فرمود:

أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةٌ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا، وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا. [4] با ارزش ترین مردمان دانشمندترین آنان، و بی ارزش ترین مردمان کم دانش ترین ایشان است.

بنابراین، قدر و قیمت و ارزش آدمیان، به ملاک های ظاهری و طبقاتی نیست، بلکه ملاک های باطنی و حقیقی است که ظهور و جلوه و ثمره مفید دارد. میزان: علم و تقواست. به بیان امام خمینی: ارزش در لسان انبیا و در لسان اولیای خدا و در رأس آنها قرآن کریم و رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - ارزش به علم و تقواست. میزان، ارزش، این دو خاصه است؛ علم و تقوا توأمًا. علم تنها ارزش ندارد، یا ضعیف است ارزشش. تقوای تنها ارزش ندارد یا ضعیف است ارزشش. [5]

مساوات در اسلام بر چنین مبنایی شکل گرفته است و حاصل آن در روابط و مناسبات اجتماعی - سیاسی این است که در تمام حوزه های عمومی همه تبعیض ها زیر پا گذاشته شود و امتیاز جویی ها و برتری طلبی ها زیر پا گذاشته شود و مردمان از حقوق شهروندی در حوزه های مختلف به مساوات - آن چه از جنس مساوات است - بهره مند گردند. به تعبیر امام راحل: اسلام شخص اول مملکتش با یکی از رعایا فرق نداشت بلکه پایین تر از او بود در استفاده از مادیات. آزادی آرا در اسلام از اول بوده است، در زمان ائمه ما - علیهم السلام - بلکه در زمان خود پیغمبر آزاد بود. حرفهایشان را می زدند. [6]

مهمترین گام در تحقق اصل مساوات این است که زمامداران در آن چه بهره همگان یکسان است امتیازی نداشته باشند و به سبب قدرت و امکاناتی که در اختیار دارند به تبعیض و ستم آلوده نشوند. امیر مؤمنان علی(ع) در عهدنامه مالک اشتر چنین آموخته است:

وَ اِيَّاكَ وَ الْاِسْتِنَارَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ اُسْوَةٌ. [7] و پرهیز از آن که چیزی را به خود مخصوص داری که - بهره - همه مردم در آن یکسان است.

و نیز فرموده است:

فَلْيَكُنْ اَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً. [8] باید کار مردم در آن چه حق است، نزد تو یکسان باشد.

پیامبر اکرم(ص) این گام اساسی در معنا یافتن مساوات را برداشت و آن را محقق ساخت. امام خمینی در این باره فرموده است.

حکومتی که در رأس جامعه بوده است با مردم دیگر فرقی نداشته است؛ بلکه زندگی اش پایینتر بوده است. حکومتها نمی خواستند که به مردم حکومت کنند؛ می خواستند خدمت کنند. [9]

پیغمبر اکرم که شخص اول بود و بنیانگذار اسلام و بنیانگذار هدایت مردم، سیره اش را بروید ببینید چه جور بوده. آیا هیچ وقت سلطه جو بوده؟ وقتی با همین اشخاصی که رفقایش بودند، دوستانش بودند، دیگر سیاه و سفید و اینها مطرح نبود. [10]

جلوه های مساوات در سیره پیامبر(ص)

رسول خدا(ص) در حقوق اجتماعی و حقوق عمومی، در برابر قانون، در بهره مندی از امکانات عمومی، و در کلیه روابط و مناسباتی که حقوق و بهره انسانها در آن یکسان است مساوات را جلوه گر ساخت.

آن حضرت در این باره می فرمود:

النَّاسُ سَوَاءٌ كَأَسْتَنَانِ الْمَشْطِ. [11] مردمان چون دندانه های شانه مساوی اند.

پیامبر اکرم(ص) در جایگاه زمامدار و رهبر و مدیر جامعه اسلامی به تمام معنا پاسدار مساوات بود، چنانکه این امر را حتی در نگاه به اصحاب رعایت می نمود. از امام صادق(ع) نقل شده است.

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَفْسِمُ لِحَفَاطَتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ، فَيَنْظُرُ إِلَى ذَا وَ يَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسَّوِيَّةِ. [12] رسول خدا(ص) نگاه های خود را میان اصحاب خود تقسیم می کرد. و به هر یک به طور مساوی نگاه می نمود.

آن حضرت از هرگونه برتری طلبی پاک و بری بود و هیچ گونه امتیازجویی نمی نمود. در این باره آورده اند:

لَا يَرْفَعُ عَلَى عِبِيدِهِ وَ اِمَائِهِ فِي مَأْكَلٍ وَ لَا مَلْبَسٍ. [13] در خوراک و پوشاک بر خدمتکاران و بندگانش برتری نمی جست.

تلاش رسول خدا(ص) در دوران بیست و سه ساله رسالت بر آن بود که مردمان را با سیره خویش و از جمله با مساوات آشنا کند و کلیه فضیلت های بی اساس را که با فطرت انسانی بیگانه است بسوزاند و محو نماید؛ و او چنین کرد.

امتیازات نسب را پاک سوخت آتش او این خس و خاشاک سوخت [14]

او در جایگاه حاکم نیز چون دیگران بود و فارغ از هر امتیاز جویی حکومت می نمود. به بیان امام خمینی:

حکومت اسلام مثل حکومت های دیگر از قبیل سلاطین، از قبیل رؤسای جمهوری نیست. حاکم اسلام حاکمی است که در بین مردم، در همان مسجد کوچک مدینه می آمد جلوس می کرد و آنهایی که مقدرات مملکت دستشان بود، مثل سایر طبقات مردم در مسجد اجتماع می کردند؛ و طوری بود اجتماعشان که کسی که از خارج می آمد نمی فهمید که کی رئیس مملکت است و کی صاحب منصب است [15] و کی از فقراست. لباس همان لباس فقرا و عشرت همان عشرت فقرایی. و در اجرای عدالت طوری بود که اگر چنانچه یک نفر از پایین ترین افراد ملت بر شخص اول مملکت، بر سلطان، بر رعیت ادعایی داشت و پیش قاضی می رفت، قاضی شخص اول مملکت را احضار می کرد و او هم حاضر می شد. [16]

خود رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - وضعیتشان با مردم مثل یکی از سایرین بود، یکی از اشخاص بود. نه یک منزل فرمانفرمایی داشتند و نه در محافل که بودند یک امتیازی بود که مردم ببینند که این بالا نشستن است و پایین نشستن، این مسائل مطرح نبود. [17]

پیغمبر اکرم که شخص اول بود و بنیانگذار اسلام و بنیانگذار هدایت مردم، سیره اش را بر روی ببنیند چه جور بوده. آیا هیچ وقت سلطه جو بوده؟ وقتی با همین اشخاصی که رفقایش بودند، دوستانش بودند، دیگر سیاه و سفید و اینها مطرح نبود، نشسته بودند همه با هم، دور هم می نشستند؛ [18] یکی آنجا بنشیند یکی پهلویش، بالا و پایین باشد، این هم نبوده. [19]

رسول خدا در مدینه که مرکز حکومت ایشان بود و سعه حکومتش هم آن وقت زیاد بود، عرب می آمد می دید که چند نفر نشستند دور هم با هم صحبت می کنند، او نمی توانست بفهمد که کدام یکی اینها در رأس واقع است و حاکم است و کدام یکی از این ها پایین تر هستند. [20]

پیامبر(ص) به تمام معنا خود را چون آحاد جامعه می دانست و هیچ امتیازی برای خود قائل نمی شد و از برتری طلبی سخت بیزار بود. نقل شده است که در یکی از سفرهای پیامبر، برای تهیه غذا قرار شد گوسفندی ذبح شود. هر یک از اصحاب کاری عهده دار گردید. یکی گفت: «بریدن سر گوسفند با من.» دیگری گفت: «کندن پوست آن با من.» سومی گفت: «پختن آن با من.» پیامبر فرمود: «جمع کردن هیزم نیز با من.» اصحاب گفتند: «ای رسول خدا، ما خودمان کارها را می کنیم، شما زحمت نکشید.» حضرت فرمود:

قَدْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ تَكْفُونِي، وَلَكِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَتَمَيَّرَ عَلَيْكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ يَكْرَهُ مِنْ عَبْدِهِ أَنْ يَرَاهُ مَتَمَيَّرًا بَيْنَ أَصْحَابِهِ. می دانم که شما کار مرا انجام می دهید، ولی من دوست ندارم که امتیازی بر شما داشته باشم، زیرا خداوند دوست نمی دارد بنده اش را در میان یاران خود متمایز ببیند. پس برخاست و برای جمع کردن هیزم به کار مشغول شد. [21]

پیامبر اکرم(ص) در تمام اموری که مردمان در آن یکسانند خود را همچون دیگران می دید و بی هیچ امتیازی رفتار می کرد: و از جمله درس آموزان جلوه های مساوات در سیره نبوی، مساوات در برابر قانون است؛ به تعبیر امام خمینی:

پیغمبر اسلام و ائمه اسلام و خلفای اسلام تمام برای قانون خاضع بوده اند و تسلیم قانون بوده اند. [22]

این موضوع برای آنان که در جایگاه قدرت قرار دارند اهمیت بیشتری می یابد، زیرا قدرت این امکان را فراهم می آورد که انسان به سوی برتری جویی و امتیاز طلبی میل کند و خود را برتر بشمارد و حاضر نباشد تن به مساوات در برابر قانون دهد، اما در راه و رسم نبوی این مساوات چنان درخشان است که در تاریخ بشر و در حکومت ها بی نظیر است. این ویژگی با تعبیر گوناگون در بیانات امام خمینی آمده و بر آن تأکید شده است، چنان که فرموده است: حکومت اسلامی همان است که در صدر اسلام بوده است که همه طوایف در مقابل قانون علی السواء بودند. [23]

اسلام، حکومتش حکومت قانون است؛ یعنی قانون الهی، قانون قرآن و سُنت است. و حکومت، حکومت تابع قانون است؛ یعنی خود پیغمبر هم تابع قانون، خود امیرالمؤمنین هم تابع قانون، تخلف از قانون یک قدم نمی کردند و نمی توانستند بکنند. [24]

در آخرین روزهای زندگی مبارک پیامبر (ص) صحنه ای پیش آمد که بیانگر اوج مساوات در برابر قانون است. مردم شاهد صحنه ای شگفت بودند تا همگان برای همیشه بدانند که در برابر قانون چگونه باید بود و سیره گرامی ترین خلق خدا چگونه بود. امام خمینی این صحنه را چنین بیان کرده است:

حضرت رسول - صلی الله [علیه و آله] و سلم - در آن اواخر عمرشان رفتند منبر فرمودند که هرکس به من حقی دارد بگوید، خوب کسی حقی نداشته بود. یک عرب پا شد گفت من یک حقی دارم. چی هست؟ شما در جنگ کذا که می رفتید یک شلاقی به من زدید. به کجا زدم؟ به اینجا، بیا عوضش را بزن. گفت نه، من آن وقت شانه ام باز بوده، شما هم شانه تان باز کنید. بسیار خوب. شانه را باز کرد. عرب رفت بوسید! گفت من می خواستم بوسم بدن رسول الله را! ولی مسئله این بوده و مطلب این است که یک رئیس مطلق حجاز آن وقت بوده است و بعضی جاهای دیگر، او بیاید بالای منبر و بگوید هرکس حق دارد بگوید. [25]

مورخان بزرگ این ماجرا را به تفصیل آورده اند. نقل کرده اند که پیامبر اکرم (ص) در آن روز در حالی که بیماری اش شدت یافته بود و فضل بن عباس و علی بن ابی طالب زیر بغلش را گرفته بودند و به سختی راه می رفت وارد مسجد شد و بر منبر رفت و آخرین سخنانش را با مردش چنین بیان کرد:

أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛ وَإِنَّهُ قَدْ دَنَا مِنِّي حُقُوقٌ مِّنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ. فَمَنْ كُنْتُ لَهُ ظَهْرًا فَهَذَا ظَهْرِي فَلْيَسْتَقِدْ مِنْهُ. وَمَنْ كُنْتُ سَتَمْتُ لَهُ عِزًّا فَهَذَا عِزِّي فَلْيَسْتَقِدْ مِنْهُ. أَلَا وَإِنَّ الشُّخْتَاءَ لَيْسَتْ مِنْ طَبِئِي وَلَا مِنْ شَأْنِي. أَلَا وَإِنْ أَحْبَبْتُكُمْ إِلَيَّ مِنْ أَحَدٍ مِّنِّي حَقًّا إِنْ كَانَ لَهُ، أَوْ حَلَلَنِي. فَلَقِيْتُ اللَّهَ وَأَنَا أَطِيبُ النَّفْسِ. وَقَدْ أَرَى أَنَّ هَذَا غَيْرُ مُغْنٍ عَنِّي حَتَّى أَقُومَ فِيكُمْ مَرَارًا. [26]

مردم، من در برابر شما خدایی را که جز او خدایی نیست می ستایم، هر که در میان شما حقی بر من دارد اینک من اگر بر پشت کسی تازیانه زده ام، این پشت من، بیاید و به جای آن تازیانه بزند. اگر کسی را دشنام داده ام، بیاید دشنام دهد. زنهار که دشمنی در سرشت من نیست و در شأن من نیست. بدانید که محبوب ترین شما نزد من کسی است که اگر حقی بر من دارد از من بستاند یا مرا حلال کند تا خدا را که دیدار می کنم پاک و پاکیزه باشم. و چنین می بینم که این درخواست را کافی نیست و لازم است چند بار در میان شما برخیزم و آن را تکرار کنم.

سپس از منبر فرود آمد نماز ظهر را گزارد و باز به منبر باز گشت و همان سخن را تکرار کرد. رسول خدا (ص) جلوه تام رحمت الهی بود، هرگز کسی را نیاز زده بود، حقی را پایمال نکرده بود، خلاف مساوات و عدالت عمل ننموده بود، در اجرای قانون ملاحظه این و آن را نکرده بود، و جز برای خدا خشم نگرفته بود؛ اما اینک گاه پیوستن به رفیق اعلا، اصرار داشت که کوچک ترین حقی از مردم بر گردنش نباشد و مساوات در برابر قانون را در برترین رتبه اش تحقق بخشید. به دنبال سخنان مکرر پیامبر، مردی برخاست و گفت: «ای رسول خدا، من سه در هم نزد تو دارم!» پیامبر فرمود: «فضل، به او بده.» فضل آن را پرداخت و مرد نشست آن گاه فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَلْيُؤَدِّهِ، وَلَا يَقُولْ فُضُوحَ الدُّنْيَا. أَلَا وَإِنَّ فُضُوحَ الدُّنْيَا أَيْسَرُ مِنْ فُضُوحِ الْآخِرَةِ. [27] مردم، هر کسی مالی از کسی نزدش باشد باید آن را پردازد و نگوید رسوایی دنیاست. بدانید که بی شک رسوایی های دنیا از رسوایی های آخرت آسان تر است.

مرد دیگری برخاست و گفت: «ای رسول خدا، سه در هم نزد من است که در راه خدا به کار زده ام.» پیامبر فرمود: «چرا به کار زدی؟» گفت: «بدان محتاج بودم.» فرمود: «فضل، آن را از وی بستان.»

مردی برخاست و گفت: «ای رسول خدا، در فلان جنگ بر شکم من تازیانه ای زدی!» پیامبر پیراهنش را بالا زد و از مرد خواست تا بیاید و قصاص کند. مرد پیش آمد، و خود را به سینه و شکم برهنه پیامبر افکند و جای قصاص را بوسه زد. [28]

آن حضرت نشان داد که پیامبر خدا بر مردم عادی در برابر قانون هیچ امتیازی ندارد، تا مدعیان مساوات و عدالت بیاموزند که چگونه باید رفتار کرد.

[1] صحیفه امام؛ ج 14، ص 221. [2] حجرات / 13. [3] الجامع لاحکام القرآن؛ ج 16، ص 342. [4] امالی الصدوق؛ ص 27؛ بحارالانوار؛ ج 77، ص 112. [5] صحیفه امام؛ ج 17، ص 185. [6] همان؛ ج 6، ص 277. [7] نهج البلاغه؛ نامه 53. [8] همان؛ نامه 59. [9] صحیفه امام؛ ج 8، ص 86. [10] همان؛ ج 12، ص 509. [11] تاریخ یعقوبی؛ ج 2، ص 100؛ تاریخ بغداد؛ ج 7، ص 57؛ کنز العمال؛ ج 9، ص 38. [12] الکافی؛ ج 8، ص 268؛ تنبیه الخواطر؛ ج 2، ص 176؛ وسائل الشیعه؛ ج 8، ص 499. [13] مناقب ابن شهر آشوب؛ ج 1، ص 127. [14] کلیات اقبال لاهوری؛ ص 16. [15] از ابوذر غفاری در این باره چنین نقل شده است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)، يَجْلِسُ بَيْنَ ظَهْرَانِي أَصْحَابِهِ يَجِيءُ الْعَرِيبُ فَلَا يَدْرِي أَيُّهُمْ هُوَ حَتَّى يَسْأَلَ؛ رسول خدا(ص) در حلقه‌های میان اصحابش می نشست به گونه ای که وقتی فرد بیگانه وارد مجلس می شد نمی دانست پیامبر کدام یک است تا می پرسید». (سنن أبی داود؛ ج 2، ص 527؛ الوفاء باحوال المصطفی؛ ج 2، ص 438؛ مکارم الاخلاق؛ ص 16). [16] صحیفه امام؛ ج 4، ص 417 - 418. [17] همان؛ ج 9، ص 116. [18] از آنس بن مالک، خدمتکار پیامبر نقل شده است که گفت: «كُنَّا إِذَا أَتَيْنَا النَّبِيَّ (ص) جَلَسْنَا حَلْفَةً؛ هر گاه خدمت پیامبر(ص) می رسیدیم در حلقه ای می نشستیم». (مکارم الاخلاق؛ ص 22؛ بحارالانوار؛ ج 16، ص 236). [19] صحیفه امام؛ ج 12، ص 509. [20] صحیفه امام؛ ج 18، ص 279. [21] كحل البصر؛ ص 68. [22] صحیفه امام؛ ج 14، ص 414. [23] همان؛ ج 11، ص 3. [24] همان؛ ص 22. [25] همان؛ ج 4، ص 326 - 327. [26] تاریخ الطبری؛ ج 3، ص 189 - 190؛ و با مختصر اختلاف در لفظ: الكامل فی التاريخ؛ ج 2، ص 319؛ البداية و النهاية؛ ج 5، ص 251. [27] همان. [28] همان؛ و نیز ر.ک: مقالة از هجرت تا وفات، محمد خاتم پیامبران؛ ج 1، ص 362 - 362.

انتهای پیام /*